چشم به راه

**اضطراب شیرین**

آقا. آقا. آقا قربونت برم. آقا فدات بشم. تو رو خدا من رو دور آقا بگردون. تو رو خدا من رو دور آقا بگردونین.» این‌ها را مادر دو شهیدی می‌گوید كه حالا دیگر روی ویلچر نشسته. رهبر را كه می‌بیند، به نفس‌نفس می‌افتد. اصرار كرده بود كه بیاورندش جلوی در، برای استقبال. لابد می‌خواست اولین نفری باشد كه رهبر را می‌بیند. از نیم‌ساعت پیش كه شنیده میهمانش فرد دیگری است، آرام روی ویلچر نشسته و آرام شكر خدا كرده و اشك ریخته. اما حالا دیگر خبری از آن مادر آرام نیست. هنوز روی ویلچر نشسته و هنوز شكر خدا می‌كند و هنوز اشك می‌ریزد، اما این‌بار با صدای بلند. درست مثل دخترش. درست مثل نوه‌اش.

مادر به محافظ‌ها گلایه می‌كند كه چرا زودتر ماجرا را نگفته‌اند. اما خودش حرفش را كامل می‌كند: «اگه گفته بودین، تا حالا سكته كرده بودم.»

صندلی رهبر را می‌گذارند كنار عكس شهدا، ویلچر او را هم كنار صندلی رهبر. اما او می‌خواهد به استقبال رهبر برود. برای همین با همان ویلچر می‌برندش جلوی در. برای این كه نفسش نگیرد، به نوه‌ها می‌گوید اسپری‌اش را بیاورند. دو مدل اسپری مختلف توی گلویش می‌زند. نوه‌ها چادرش را مرتب می‌كنند و حالا او آماده استقبال از رهبرش است.

رهبر را كه می‌بیند، اسپری‌ها خاصیت‌شان را از دست می‌دهند. به نفس‌نفس می‌افتد. یك نفس «آقا آقا» می‌گوید و قربان‌صدقه «آقا» می‌رود. به همه التماس می‌كند «تو رو خدا من رو دور آقا بگردونین» اما رهبر تشكر می‌كند و منع. او هم عبای رهبر را می‌گیرد و چندین‌بار می‌بوسد.

رهبر می‌نشیند و حال و احوالی با مادر می‌كند و پرس‌وجویی از نحوه شهادت فرزندان و دعایی به حال فرزندان: «خدا ان‌شاءالله كه هردوشون رو با پیغمبر محشور كنه. با اولیائش محشور كنه. خدا به شما اجر بده. چشم شما رو روشن كنه» ....[[1]](#footnote-1)

**ثانیه­های تنبل**

حقیقت این است که اگر کسی را دوست داشته باشیم، برای دیدارش لحظه شماری کرده، دوست داریم دقایق و ثانیه ها با سرعت سپری شوند تا زودتر به دیدار محبوب خود نایل شویم. در زندگی روزمره هم همین­گونه است. وقتی منتظر آمدن کسی هستیم یا وقتی می خواهیم به میهمانی یا دیدار شخصی برویم که در نظر ما از جایگاه والا و مقام بالایی برخوردار است، شور و اشتیاق عجیبی وجود ما را فرا می گیرد و هر چه زمان به دیدار محبوب نزدیک تر می شود، اضطراب شیرینِ لحظه ی وصل نیز بیشتر شده، ضربان قلب­مان شتاب بیشتری می گیرد. لذت این انتظار زمانی به اوج خود می رسد که محبوب ما نیز شیدا و دلداده ما باشد و او هم با تمام وجود ما را دوست داشته باشد. همان خدایی که به من و تو نزدیک است[[2]](#footnote-2)، و خودش فرمود: «**لَوْ يَعْلَمُ الْمُدْبِروُنَ عَنِّي كيفَ اِنْتِظَارِي لَهُمْ وَ رِفْقِي بِهِمْ وَ شَوْقِي اِلي تَرْكِ مَعَاصِيهِم لَمَاتُوا شَوْقَاً اِلَيَّ؛** اگر كساني كه از من روي گردانده اند، مي دانستند كه من چقدر منتظر بازگشت آنها هستم و چه اندازه با آنها مدارا مي كنم و چقدر دوست دارم كه دنبال گناه و معصيت نروند، از شدت خوشحالي و محبّت نسبت به من خواهند مُرد». [[3]](#footnote-3)

البته کسانی که واقعاً خدا را دوست داشته و لذت این محبت و انتظار دیدار دوطرفه با محبوب را چشیده و درک کرده بودند و با تمام وجودشان منتظر دیدار محبوب­شان بودند، هنگام نماز چه حالاتی به آنها دست می داد:

**پیامبر اعظمصلی الله علیه و آله و سلم**

چون وقت نماز مى­رسید، چنان منقلب مى­شد که گویا از مدت‌ها قبل منتظر فرا رسیدن چنین وقتى بوده و در این حال نه او کسى را مى شناخت و نه کسى او را.[[4]](#footnote-4)

روزى به ابوذر غفارى فرمود: اى اباذر! خداوند متعال، نماز را محبوب دل من ساخته است، همان­گونه که غذا را محبوب دل گرسنگان و آب را مطلوب تشنگان قرار داده است؛ ولى گرسنه و تشنه از غذا و آب سیر مى­شوند، اما من هرگز از نماز سیر نمى­شوم.[[5]](#footnote-5)

همسر پیامبر صلی الله علیه و آله گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله با یکدیگر سخن می‌گفتیم، همین­که موقع نماز می‌شد، حالتی به خود می‌گرفت که گوئی نه او ما را می‌شناخته و نه ما او را می‌شناخته‌ایم.[[6]](#footnote-6)

**امیرالمؤمنین علیه السلام**

و در حالات حضرت علی علیه السلام چنین آمده: به هنگام نماز، رنگ و رخسارش تغییر کرد و بدن مبارکش به لرزه می افتاد و می فرمود: وقت ادای امانتی است که خداوند آنرا به آسمانها و زمین و کوهها عرضه نموده ولی آنها از قبول آن خودداری کردند و انسان آن را قبول کرد و حال آن که من ضعیف هستم و نمی­دانم خوب می­توان آن امانت را ادا کنم یا خیر.»[[7]](#footnote-7)

**حضرت زهرا سلام الله علیها**

حضرت فاطمه سلام الله علیها هنگامی که به عبادت می­ایستاد، بدنش از ترس مقام خداوند می­لرزید و با تمام وجود به عبادت روی می­آورد و موجب فخر خداوند بر فرشتگان بود، نقل است که حضرت از خوف خداوند در نماز نفس نفس می­زد.[[8]](#footnote-8)

**امام حسن علیه السلام**

حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام هرگاه برای نماز بر می خواست، بهترین لباس خود را می پوشید و می فرمود: خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد[[9]](#footnote-9) و زمانی که به سوی مسجد حرکت می کرد، وقتی به در مسجد می رسید، سرش را به سوی آسمان بلند می کرد و با خشوع مخصوص می گفت: **الهی ضیفک ببابک، یا محسن قد اتاک المسییء، فتجاوز عن قبیح ما عندی بجمیل ما عندک یا کریم؛** خدایا ! مهمان تو به در خانه آمده، ای نیکو بخش! گنه کاری به محضرت بار یافته، پس به لطف و کرمت، از گناهانم بگذر، ای خدای بزرگوار![[10]](#footnote-10)

نیز نقل شده که مفاصل بدن مبارک حضرت، هنگام وضو می لرزید و رنگ مبارکش زرد می شد، علت آن را از حضرت پرسیدند، فرمود: سزاوار است هرکس در پیشگاه پروردگار بایستد رنگش زرد شود و اندامش بلرزد.[[11]](#footnote-11)

همچنین نقل شده: هرگاه صدای موذن را می شنید، رخسارش متغیر می شد و رنگ شان به زردی می گرایید ، وقتی از آن بزرگوار علت آن را پرسیدند ، فرمود: خدای متعال، موذن را به سوی من فرستاده که از من بخواهد خدمت ویژه نماز را انجام دهم و من نمی دانم آیا آن خدمت و عمل را از من می پذیرد یا نه؟ اکنون چگونه رنگم متغیر نگردد.[[12]](#footnote-12)

**امام حسین علیه السلام**

**كانَ الحُسين بنُ عَلىِ اِذ تَوَضَّاَ تَغَيَّرَ لَوْنُهُ و اَرتَعَدتْ مَفاصِلُه، فقيل لَهُ فِى ذلِك فقالَ: حَقُّ لِمَنْ وَقَفَ بَيْنَ يَدَى الَْملِكِ الجَبَّارِ اَن يَصَفَّر لَوْنُهُ وَ يَرْتَعِدَ مَفاصِلُهُ**؛ امام حسين عليه السّلام وقتى وضو مى گرفت رنگش پريده و پاهايش ‍ مى لرزيد. وقتی سبب را پرسيدند، فرمود: سزاوار است براى كسى كه در مقابل خداى با جبروت ايستاده، رنگش زرد شود و پاهايش بلرزد.[[13]](#footnote-13)

نقل شده: هرگاه امام حسین علیه السلام وضو می­گرفت، رنگ چهره­اش تغییر می­کرد. به ایشان عرض کردند: «چرا چنین حالتی به شما دست می­دهد؟» حضرت فرمود:«سزاوار است بر آن کسی که می­خواهد بر خداوند وارد شود که حالش چنین باشد!»[[14]](#footnote-14)

**امام سجاد علیه السلام**

امام باقرعليه السّلام درباره حالات پدرشان می فرمود: «**كانَ عَلىٌ بن الحسين عليه السّلام اِذاَ تَوَضّاءَ اِصْفَرّ لَوْنَهُ، فَيقولُ لَهُ اَهْلُهُ، مَا الّذى يَغشاكَ؟ فيقُولُ: أتدُرون لِمَن اَتَاهَُب لِلقِيام بَين يَديهِ؛** پدرم امام سجاد عليه السّلام، هنگامى كه وضو مى­ساخت رنگ مباركش زرد مى شد، همراهان و نزديكانش از او مى پرسيدند: چه چيز شما را مى ترساند؟ حضرت در جواب مى فرمود: آيا مى دانيد آماده مى شوم تا در مقابل چه كسى بايستم».[[15]](#footnote-15)

امام سجاد(ع) چون براى نماز آماده مى شد و وضو مى گرفت، رنگ رخسارش دگرگون مى شد و چون از علت آن مى پرسيدند، پاسخ مى داد:آيا مى دانى كه مى خواهم به آستان چه بزرگى ره­يابم و در مقابل چه مقامى قرار بگيرم.[[16]](#footnote-16)

طاووس يمانى از اصحاب امام زين العابدين(ع) مى گويد: چون براى نماز مى ايستاد، رنگ چهره گاه گلگون مى گشت، بيم از خدا در اندامش متجلى بود و چنان نماز مى گزارد كه گويى آخرين نماز اوست. چون به سجده مي رفت، تا دير زمان در سجده مى ماند و چون سر بر مى داشت قطرات عرق بر بدنش جارى بود. هماره تربت سيد الشهداء(ع) همراه داشت و جز بر آن پيشانى نمى نهاد. [[17]](#footnote-17)

می گویند آن حضرت همین که در نماز به جمله­ی «**مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ»** می­رسید، آن قدر تکرار می­کرد که خیال می­کردند، حضرت در آستانه­ی جان دادن قرار گرفته است.[[18]](#footnote-18)

**امام باقر و امام صادق علیهما السلام**

و امام باقر و امام صادق عليهما السّلام زمانى كه به نماز مى ايستادند، رنگ صورت مباركشان تغيير مى كرد، گاهى قرمز و زمانى زرد مى شد مثل اينكه با كسى مناجات مى كنند كه او را مى بينند.[[19]](#footnote-19)

**امام کاظم علیه السلام**

احمد بن عبد الله از پدرش نقل می­کند که بر فضل بن ربیع وارد شدم در حالیکه وی بر جایی بلند نشسته بود. همین که مرا دید، گفت: «درون این اتاق چه می­بینی؟» گفتم: «پیراهنی است در وسط اتاق» گفت: «خوب نگاه گن!» گفتم:« گویا مردی است که به سجده رفته ...»

گفت: «آیا او را می­شناسی؟ او موسی بن جعفر، امام هفتم شیعیان است. من در روز و شب مراقب او هستم و در تمام اوقات، وی را چنین دیدم که پس از به جا آوردن نماز صبح، مشغول تسبیح می­شود تا آنکه خورشید طلوع نماید. سپس به سجده می­رود و در سجده می­ماند تا زوال خورشید. پس از نماز عشا، افطار می­کند و تجدید وضو می­نماید و به سجده می­رود. او تا سپیده صبح سرگرم عبادت است.[[20]](#footnote-20)

**امام رضا علیه السلام**

*آن حضرت می فرمود: اگر برای نماز ایستادی تلاش کن با حالت کسالت و خواب آلودگی و سستی و تنبلی نباشد. بلکه با آرامش و وقار نماز را بجای آور و بر تو باد که در نماز خاشع و خاضع باشی و برای خدا تواضع کنی و خشوع و خوف را برخود هموار سازی در آن حال که بین بیم و امید ایستاده ای و پیوسته با طمأنینه و نگران باشی. همانند بنده گریخته و گنه کار که در محضر مولایش ایستاده و در پیشگاه خدای عالمیان بایست. پاهای خود را کنار هم بگذار و قامتت را راست نگه دار و به راست و چپ توجه نکن! و چنان باش که گوئی خدا را می بینی، که اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند.[[21]](#footnote-21)*

البته این حالات در دیگر معصومین نیز وجود داشته و حتی بزرگان و عارفانی نیز بوده اند که به درجاتی از این مقام دست یافته بودند که در این مختصر مجال بیان آنها نیست، فقط به ذکر دو نمونه اکتفا می کنیم.

**امام خمینی (قدس سره)**

امام قدّس سرّه به نماز اول وقت خيلى علاقه داشتند. در آخرين روز تقريباً ساعت ده شب ، نماز مغرب و عشاء را با اشاره خواندند. همه اميدها قطع شده بود و دكترها تقريباً همه چيز را تمام شده مى دانستند. امام در حالت بيهوشى بودند كه يكى از پزشكان بالاى سرشان رفت و براى اينكه شايد به وسيله نماز بشود آقا را به هوش آورد. گفت: آقا! وقت نماز است. همين را كه گفت، آقا يك لحظه چشمان خود را تكان داد و در همان حالت بيهوشى نمازشان را با اشاره خواندند. از صبح آن روز هم مرتب از ما سؤ ال مى كردند كه : چقدر به ظهر مانده ؟ چون خودشان ساعت دمِ دستشان نبود و آن قدرت را نداشتند كه به ساعت نگاه كنند، يك ربع به يك ربع از ما مى پرسيدند. نه به خاطر اينكه نمازشان قضا نشود، به خاطر اينكه نماز را اول وقت بخوانند.[[22]](#footnote-22)

**ُرخ به رُخ**

در مورد نماز آيت الله سيّد محمد تقى خوانسارى؛ (1305- 1371 ه‍ .ق) چنین نقل شده است: او حضور خدا را با همه وجود خود احساس مى كرد. نشاط حضور، در نمازش نمودِ چشمگيرى داشت. در آيينه خلوت او حقيقت چهره مى گشود و در نمازش كه جُرعه اى از چشمه حضور بود، دست از جان شسته تا بلنداى نماز پرواز مى­كرد و اشك هاى اجابت، گونه هايش را خيس ‍ مى ساخت.

آيت الله اراكى (1312 - 1315 ه‍ .ق ) كه از نزديكان آن فقيه مجاهد بود در مورد نماز ايشان می گویند: آنچه من فهميدم درباره حالت هاى ويژه اش در نماز، كه وقتى جمعى از ايشان در اين مورد پرسيدند، او در جواب گفت: من در نماز كه مى ايستم، مثل اين كه با خدا شفاهى دارم صحبت مى كنم كانه رُخ به رُخ هستم.[[23]](#footnote-23)

خرّم آن روى كه در روى تو باشد همه عمر وين نباشد مگر آن وقت كه راى تو بود

ذرّه در همه اجزاى من مسكين نيست كه نه آن ذرّه معّلق به هواى تو بود

1. . گزارشی از بازدید سرزده رهبر از خانواده شهیدان فاطمی به نقل از پايگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آيت‌الله‌العظمی سيدعلی خامنه‌ای(مد‌ظله‌العالی) - مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی با عنوان: شما هم ما را دعا كنید. تاریخ 7/8/1389. [↑](#footnote-ref-1)
2. . «نحن اقرب الیه من حبل الورید؛ به انسان از رگ گردنش هم‏ نزدیکتریم». سوره ق، آیه 16. [↑](#footnote-ref-2)
3. . ری شهری، میزان الحکمه، ج 4، ح 2797. [↑](#footnote-ref-3)
4. . مستدرک الوسائل، کتاب الصلاة، باب 2، حدیث 17. [↑](#footnote-ref-4)
5. . وسائل الشیعه، ج 7، ص 304 و 306 از ابواب صوم مندوب. [↑](#footnote-ref-5)
6. . همان، ص 264. بحار الانوار ج 81، ص 263. [↑](#footnote-ref-6)
7. . بحارالانوار، ج 81، ص 248. [↑](#footnote-ref-7)
8. . همان، ج 84، ص 285. [↑](#footnote-ref-8)
9. . وسائل الشیعه، ج4، ص455. [↑](#footnote-ref-9)
10. . منتهی الامال ، ج 1 – ص 267 [↑](#footnote-ref-10)
11. . زندگانی  حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) ص 327 به نقل از روضه الواعظین نیشابوری ، بحار ، ج 43 ، ص 339 . [↑](#footnote-ref-11)
12. . نماز و عبادات حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) ص 17 . [↑](#footnote-ref-12)
13. . جامع الاخبار، ص 76. [↑](#footnote-ref-13)
14. . محجة البیضاء ج 1، ص 351. [↑](#footnote-ref-14)
15. . بحار الانوار، ج 46، ص 74. [↑](#footnote-ref-15)
16. . كشف الغمه، ج 2، ص280. [↑](#footnote-ref-16)
17. . احقاق الحق، ج 12، ص 26. [↑](#footnote-ref-17)
18. . بحارالانوار، ج 84، ص 247. [↑](#footnote-ref-18)
19. . بحار الانوار، ج 84، ص 248. [↑](#footnote-ref-19)
20. . مناقب ج 4، ص 318؛ ارشاد القلوب، ص 277. [↑](#footnote-ref-20)
21. . فقه الرضا(ع)، ص 101. [↑](#footnote-ref-21)
22. . مجله زن روز، ش 1267، خرداد 1369، خاطره از خانم نعيمه اشرافى نوه حضرت امام . [↑](#footnote-ref-22)
23. . مجله حوزه ، ش 12، سيّد محمد تقى خوانسارى بر چشمه ساران حضور، ص 59، نماز ابرار، ص 19. [↑](#footnote-ref-23)